

مرار و ز روشن بیدار گشت  
 تو فرزند باشی و پستی کا  
 بسبب که در آن میدان شدند  
 چنین گشت شاه نوزاد بدی  
 تو باشی ازین روزان روی من  
 سیاوش چنین گشت با شهباز  
 بچوگان و بازی نریار تو ام  
 بجان و سر شاه کاوش گشت  
 کند آفرین بر تو فرزان من  
 سپید کزین کرد کلبه را  
 بنزد سیاوش و شتاب یار  
 سیاوش بدو گشت کای ناچو  
 کراید و مکه فرمان ده شهباز  
 بسبب جو شنبید از نو دستا  
 خروش نقره ز میدان بخت  
 بیدار کویست ز مالابند  
 بزده بختان تا بمیدان رسید

همی از تو خواهم بدو نیک گشت  
 تو تاج بگانی و پشت سپاه  
 که کی باشم کوی و چوکان کجا  
 بدین بین میدان سوار تو ام  
 که با من تو باشی هم آورد و  
 سگفته شود روی خندان من  
 جوگر سیوز و چون پولاد را  
 جو روین و چون شیده نمد  
 باینها که یار شدن پیش کوی  
 بیارم بمیدان از ایران سوا  
 بدان دستان گشت همدستان  
 همه خاک با آسمان گشت راست  
 با بر اندر آمد چن بچون نزد  
 بد انسان که از چشم شد بیدار

بدو گشت افراسیاب ای هم  
 بسبب که خواب بر جا گشتند  
 بر این بیارم زون با تو کوی  
 بسبب که گشتار او شاد شد  
 منز کن به پیش سواران بدید  
 سیاوش بدو گشت فرمان ترا  
 جو چیران و پستین جنگجوی  
 دگر اندر بمان سوار دیر  
 همه باژمانند و تنها منم  
 در ایار باشند در زخم کوی  
 سیاوش از ایرانان نین نزد  
 ز او از خنجر و دم کرده نامی  
 سیاوش بر اکیخت اسب نزد  
 بز نمود پس شهر یار بلند



همیشه بزنی ساو و پروزگر  
 همه روی میدان بیار گشتند  
 که از آن و نازان خندان شدند  
 که بیارن کز نیم در خرم کوی  
 بدو نیمه هم زین نشان انجمن  
 بمیدان هم آورد و دیگر بجوی  
 سخن گشتن و دیگران باو شد  
 بدان تا نمکوبید که بد کردند  
 سواری و جوگان میدان ا  
 جو مو مان که برداشتی زاب کوی  
 جو خواشت کرد اکلن تره شمر  
 نکهدار جوکان یک تا منم  
 بر انسان که آیین بود در دور  
 کزین کرد و شاپسته اندر نزد  
 تو گشتی که میدان خنجر زای  
 جو کوی اندر آمد پیش بگر  
 که کوی بی نزد سیاوش بر بند

سیاوش بدان کوی نزدیک  
 کزین پیشش قیام کرد

بر اندر خورشیدین نامی کوی  
 ز تو کان او کوی گشتار نامی

یادش بسی در گشت  
 خندان که با او در کار کرد

بنیاد خنجر کوی را منم  
 در این کوی کان برو کار کرد